

الهیات تطبیقی (علمی پژوهشی)

سال چهارم، شماره دهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲

ص ۹۳-۱۰۴

## پاسخ بوئیوس به دشواره شر

دکتر سحر کاوندی \* داود قرجالو\*\*

### چکیده

رویکرد اصلی نوشتار حاضر، ترسیم دیدگاه بوئیوس، فیلسوف نامدار رومی قرون وسطی به مسأله شر است. وی بی‌آنکه مرتکب خطایی شده باشد، در بند و به مرگ محکوم شده، بجد با دشواره شر به خود می‌پیچد و به دنبال راه چاره است و از این رهگذر، ماهیت سعادت واقعی را مدنظر قرار داده و اشکالاتی مطرح ساخته است و به آن‌ها پاسخ می‌دهد. دو اشکالی که وی مطرح ساخته، بدین ترتیب است: (۱) با وجود خدایی قادر مطلق و خیر محض، چگونه ممکن است شر وجود داشته باشد؟ و (۲) چرا رویه جهان معکوس می‌چرخد و خیر فرودست باقی می‌ماند و شر، فرا؟ همچنین، در این راستا دفع دخل مقدر می‌کند و به دو اشکال احتمالی مبنی بر اینکه: (۱) آیا خدا می‌تواند از شر به مثابه یک ابزار استفاده نماید؟ و (۲) رابطه شر و اختیار چگونه است، پاسخی پیش‌دستانه می‌دهد.

### واژه‌های کلیدی

مسأله شر، بوئیوس، سعادت حقیقی، شر به مثابه ابزار، خیرهای برتر، اختیار.

### مقدمه

می‌گیرد: مسأله منطقی شر و مسأله قرینه‌ای شر. در مسأله منطقی شر ادعا می‌شود وجود شرور، به لحاظ منطقی با وجود خدا ناسازگار است و در مسأله قرینه‌ای، ادعا می‌شود که با فرض وجود شرور، خدا باوری نمی‌تواند معقول باشد. با توجه به هر دو موضع، چنین نتیجه می‌شود که خدا باوران

از دیرین مسائلی که اندیشه انسان‌ها را به خود مشغول نموده، مسأله شر است. فیلسوفان و متکلمان، تقریرهای گوناگونی از مسأله شر ارائه کرده‌اند که ذیل دو گروه قرار

drskavandi@yahoo.com  
d\_gharejalo@yahoo.com

\* دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه زنجان

\*\* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه زنجان (مسئول مکاتبات)

تاریخ وصول ۹۲/۲/۲ تاریخ پذیرش ۹۲/۹/۱۳

قادر بر این امر باشد که تنها گزینه‌ای است که با خداوند سازگار در می‌آید، بنابراین از چه رو شرور وجود دارند و چرا او آنها را از بین نمی‌برد (Spiegel, 2005: 185) [۱].

تلاش نوشتار حاضر این است که دیدگاه بوئیوس را دربارهٔ دشوارهٔ مذکور معرفی و بررسی نموده و نیز پاسخ ارائه شده از سوی وی و اشکالات احتمالی آن را ارائه نماید؛ چرا که وی بر بسیاری از فیلسوفانی که تقریرهایی متنوع از مسألهٔ شر بیان کرده‌اند و نیز بر فیلسوفانی که کوشیده‌اند جوابیه‌هایی به این مسأله، ارائه دهند، تقدم زمانی داشته و راهکار او نیز دستمایه‌ای در اختیار برخی اندیشه‌وران پس از خود در دفاع از موضع خدا باوری بوده است. هر فیلسوفی در سیر فلسفی خود، راهی رو به آغازین دوره‌های اندیشه و فلسفه طی می‌کند که به هر روی در دوران گذار از مرحلهٔ باستان به قرون وسطی، بوئیوس نظر هر اندیشه‌وری را به خود جلب می‌کند که صد البته بحث شر او یکی از مباحث اصلی شاهکار ادبی و دینی کتاب "تسلای فلسفه" است و راهکار وی توسط برخی اندیشه‌وران، به دوران معاصر به ارث رسیده و در جهان فلسفه که محیط تأثیر و تاثرات متقابل اندیشه‌هاست، بوئیوس نیز تأثیراتی ژرف بر جای گذاشته که در خلال نوشتار حاضر، اشاراتی بر آن شده است [۲].

#### وجود درد و رنج‌های مختلف در جهان

بی‌شک، در جهان شرور مختلفی روی می‌دهد. دسته‌ای از شرور گسترهٔ وسیعی را شامل می‌شوند و تعداد زیادی از موجودات را به رنج مبتلا می‌سازند و برخی دیگر در حیطه‌ای بسیار محدود روی می‌دهند. بسیاری از اندیشه‌وران شرور را به دو دستهٔ عمده تقسیم می‌کنند که به نظر می‌رسد بهترین تقسیم‌بندی باشد:

الف- شرور اخلاقی؛

ب- شرور طبیعی؛

شرور اخلاقی عبارتند از: خصوصیات ناپسند اخلاقی و اعمال ناشایستی که تعمداً از انسان‌ها روی می‌دهند؛ خصوصیات هم‌چون: طمع، دروغ‌گویی و اعمالی، هم‌چون: قتل، دزدی و امثال آن. از آنجایی که انسان‌ها این اعمال را

در اعتقادشان به خدایی که قادر مطلق، عالم مطلق و خیر محض است، به لحاظ عقلی موجه نیستند. مسأله شر همواره به وسیلهٔ اندیشمندان متعددی به صورت چالشی جدی برای باورهای دینی مطرح بوده و دستمایهٔ ملحدان برای نقد عقلانیت باور به خدا قرار گرفته است تا آنجا که هانس کونگ، متاله معاصر آلمانی، یک‌بار این مسأله را «پناهگاه الحاد» (Kung, 1976: 432) و بار دیگر نیز آن را «سنگ محک برای هر دین» خوانده است (Kung, 1989: 381). نخستین فردی که به صورتی مدوّن مسألهٔ شر را تقریر نمود، اپیکور (270-341.bc) فیلسوف معروف یونانی بود که «هیوم استدلال وی را در کتاب گفتگوها به کار گرفت، جان استوارت میل<sup>۱</sup> از آن دفاع نمود و برتراند راسل<sup>۲</sup> تقویتش کرد و در قرن اخیر نیز فیلسوفان ملحدی همچون آنتونی فلو<sup>۳</sup>، ویلیام رو<sup>۴</sup>، مکی<sup>۵</sup> و مایکل مارتین<sup>۶</sup> به آن توسل جستند. استدلال مورد نظر می‌کوشد تا نشان دهد خدا باوری با برخی شاکله‌های دنیا در تعارض است» (Everitt, 2004: 227). جیمز اس اشپیگل<sup>۷</sup>، استدلال اپیکور<sup>۸</sup> را از زبان لاکتانتیوس<sup>۹</sup> این‌گونه بیان می‌کند:

یا خدا می‌خواهد شر را از میان بردارد و نمی‌تواند، یا می‌تواند و نمی‌خواهد، یا آنکه نه می‌خواهد و نه می‌تواند و یا آنکه هم می‌خواهد و هم می‌تواند. اگر می‌خواهد و نمی‌تواند، در این صورت ناتوان است که این، با تصور خدا ناسازگار است. اگر قادر است شرور را از میان بردارد و نمی‌خواهد، در این صورت بدخواه است که این نیز با تصور خداوند جور در نمی‌آید. اگر خدا نه قادر بر این کار باشد و نه آن را بخواهد، هم ناتوان خواهد بود و هم بدخواه که در اینصورت، وی خدا نخواهد بود. اگر او، هم می‌خواهد و هم

1 . J. S. Mill

2 . Bertrand Russell

3 . Antony Flew

4 . William L. Rowe

5 . J. L. Mackie

6 . Michael Martin

7 . James S. Spiegel

8 . Epicure

9 . Lactantius

قرار داده و مدعی وجود ناسازگاری میان آنها و وجود شر است.

از جمله فیلسوفان دوره قرون وسطی که تأثیری چشم‌گیر در سیر فلسفه جهان اندیشه داشته، بوئیوس است. وی ۴۸۰-۵۴۵ م- در زمره فیلسوفانی قرار می‌گیرد که سنت اندیشه یونانی را به حیطه دین مسیحیت وارد کرده و شاید گزارف نباشد اگر بگوییم وی مهمترین فیلسوف دوران گذار از عهد باستان به قرون وسطی است (King, 2005: 1). وی در کنار اینکه به ترجمه و شرح آثار ارسطو همت گماشت، با نگارش کتاب مهم "تسلای فلسفه"، با ادبیاتی فاخر توانست دیدگاه‌های خود را در زمینه‌های دینی-فلسفی بیان نماید و از سویی نیز خود را تسلی بخشد. از جمله مباحث مهمی که بوئیوس دغدغه‌مند آن است، مسأله دیرپای شر است. راه‌حلی که وی به صورت روشن و واضح مدنظر قرار داده، توسط بسیاری از فیلسوفان و متکلمان متأخر از وی نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته که از جمله آنها می‌توان به فیلسوفان جهان اسلام، همچون غزالی و ملاصدرا و... اشاره نمود و در جهان غرب معاصر نیز اندیشمندانی، همچون سوئین‌برن راهکاری مشابه با وی را دریافته و با تقریرهایی نو بیان نموده‌اند. نوشتار حاضر می‌کوشد دیدگاه این فیلسوف را که تاکنون در جامعه علم دوست ایران طرح نشده، معرفی نماید و نحوه دلمشغولی این اندیشه‌ور قرون وسطی را با اشاره به برخی زوایا و جوانب فکری او بنمایاند. بوئیوس را می‌توان در زمره آغازین فیلسوفانی لحاظ کرد که دادباوری (نظریه عدل الهی) مبتنی بر خیرهای برتر را به صورتی مدون و با ادبیاتی خاص بیان نمود (Swinburne, 1995: 195) [۴]. دیوید لیف معتقد است، بوئیوس نخستین فردی است که دادباوری خاصی را از طریق طرح بخت مساعد و نامساعد طرح نموده و فیلسوفان بعدی دادباوری یا دفاعیه مبتنی بر خیرهای برتر را از آن اکتساب نموده‌اند (Leaf, 2009: 2). از متفکران معروفی که در زمره افراد متأثر از بوئیوس قرار می‌گیرند، می‌توان به آکویناس<sup>۱</sup>

مختارانه انجام می‌دهند، در قبال آنها مسؤول‌اند. درد و رنج‌های جسمانی‌ای که از عوامل طبیعی و یا از افعال انسان‌ها حاصل می‌شوند، در زمره شرور طبیعی قرار می‌گیرند. از میان شرور طبیعی می‌توان به مواردی از این دست اشاره نمود: رنج شدید یا مرگی که ناشی از حوادثی، همچون: سیل، آتش‌سوزی و قحطی است و یا به دنبال بیماری‌هایی، مانند سرطان و ایدز پدید می‌آیند که با نقص‌هایی همچون: نابینایی، ناشنوایی و عوارضی دیگر همراه است. در برخی موارد نیز فعل تعمدی انسان موجب وارد آمدن رنج فیزیکی می‌شود، که برخی اندیشمندان آن را «شر مرکب» نامیده‌اند (سوئین‌برن، ۱۳۸۱: ۱۶۲-۱۶۳)، زیرا از ابتلای به درد و رنج جسمانی (شر طبیعی) و نیز شر اخلاقی‌ای که موجب آن است، تشکیل شده است. بیشترین میزان شری که در جهان بروز و ظهور دارد، همان شر اخلاقی است. هیوم می‌گوید:

بزرگترین دشمن انسان، خود انسان است: ظلم، بی‌عدالتی، توهین و خشونت، خیانت و کلاهبرداری. انسان‌ها با این مسائل متقابلاً همدیگر را عذاب می‌دهند و جامعه‌ای که خود شکل داده بودند، از بین می‌برند (Hume, 2007: 60).

در عصر حاضر عموماً مسأله شر از سوی منتقدان خداباوری در قالب فرمول زیر ارائه شده است:

- ۱) خدا قادر مطلق است.
- ۲) خدا عالم مطلق است.
- ۳) خدا خیر محض است.
- ۴) موجودی که قادر مطلق، عالم مطلق و خیر محض است، هر گونه شری را از میان برمی‌دارد.
- ۵) شر وجود دارد.

۶) نتیجه اینکه: خدا وجود ندارد (Mackie: 1982, 150-151) [۳].

استدلال فوق صفات خاصی از خدا را که در مکاتب خداپرستی توحیدی مثل مسیحیت پذیرفته شده‌اند، مدنظر

<sup>1</sup>. Aquinas

بعدی آن است که آیا درست است خدایی این چینی وجود داشته باشد و شروران بی مجازات بمانند؟! به عبارت دیگر، بوئیوس این مشکل را مدنظر قرار می‌دهد که رویه جهان برعکس می‌چرخد و شر، غالب است و خیر مغلوب. وی برای ارائه جواب، به بحث "سعادت" پرداخته و آن را به منزله مقدمه یا پله‌ای برای رسیدن به مطلوب قرار می‌دهد. در دیدگاه بوئیوس، خیر همان سعادت است، ولی سعادت دو گونه است: سعادت حقیقی و سعادت غیرحقیقی. اصولاً انسان‌ها به دنبال آنچه از آن لذت می‌برند، هستند و می‌خواهند آن را به دست آورند. این غایت برای همه، یک چیز است و آن سعادت است ولیکن هر کس برای رسیدن به آن، طریقی در پیش می‌گیرد. حال باید دید آیا همگان به سعادت حقیقی می‌رسند یا نه و اصولاً سعادت حقیقی چیست؟ (ابلیخانی، ۱۳۷۹: ۷۶)

#### شر و سعادت حقیقی

بوئیوس در خلال کتاب تسلای فلسفه به دو مسأله، پاسخ می‌دهد: پاسخ اول او در ورود به سعادت حقیقی انسان هاست. بانوی فلسفه در این خصوص چنین می‌گوید: "برای تصدیق این نکته که سعادت حقیقی نمی‌تواند مقیم این قلمرو اتفاق باشد، باید برهان ذیل را فراگیری: اگر سعادت، بزرگترین خیر برای یک ذات عاقل است و اگر آنچه بتوان آن را از تو ربود، به هیچ روی نتواند بزرگترین خیر باشد (زیرا چیزی که نتواند ربوده شود، از آن مرتبه‌ای بالاتر دارد)، آشکار می‌گردد که بخت بی‌ثبات را امیدی به تحصیل سعادت نمی‌تواند بود" (بوئیوس، ۱۳۸۵: ۱۱۴). در جایی دیگر بانوی فلسفه می‌گوید: انسانها در پی تحصیل سعادت هستند و از آنجا که سعادت، والاترین خیرهاست، به همین خاطر نمی‌تواند در امور زودگذری همچون قدرت یا ثروت نهاده شده باشد، زیرا خیرهایی از این قبیل می‌توانند به سهولت از کف آدمی به درآیند، سعادت حقیقی در والاترین خیر؛ یعنی خداوند نهاده شده است (همان: ۱۶۰). در نظر بوئیوس، خیر آن است که وقتی انسان به آن رسید، میل به چیز دیگری ندارد و این عالی‌ترین خیرهاست. بنابراین، سعادت که همان

جفری چاوسه<sup>۱</sup>، کارل بارث<sup>۲</sup>، دانته<sup>۳</sup> (کتاب کمندی الهی) و میلتون<sup>۴</sup> (کتاب بهشت گمشده) اشاره نمود (Chadwick, 1998: 223-224). [۵]

#### سخن بوئیوس درباره مسأله شر

بوئیوس فیلسوف مسیحی قرن پنجم و اهل روم است، وی مسأله شر را به گونه‌ای متفاوت طرح نموده است. زمانی که او در انتظار اجرای حکم اعدام صادره از جانب تئودوریک- پادشاه آریوسی آستروگوت- بود، یکی از ماندگارترین و معروفترین آثار فلسفی؛ یعنی تسلای فلسفه را نگاشت که مشتمل بر گفتگوهای میان وی و بانوی مجسم شده از فلسفه است. در جریان گفتگوهای مختلفی که در این میان طرح می‌شود، بوئیوس خیانت دوستانش را مورد تأمل قرار می‌دهد و این سؤال را می‌پرسد که چرا باید فرد بیگناهی همچون او مجازات شود. از این رو مسأله شر مورد توجه وی قرار گرفته و گفتگوها در این باب شروع می‌شود: "اما علت جانکاه افسردگی من این است که به‌رغم وجود فرمانروایی نیک سیرت در جهان، چنین امکانی هست که شرور اساساً وقوع یابند و یا [شروران] بی‌مکافات به سر برند. تو به یقین قبول داری که این واقعیت به تنهایی موجب شگفتی فراوان است، اما به معضلی عظیم‌تر نیز مودی می‌گردد: از آنجا که پلیدی حکومت می‌کند و روتق می‌یابد، فضیلت نه فقط بی‌پاداش به سر می‌برد، بلکه همچنین زیر دست است و به زیر پای جنایتکاران لگدمال می‌شود و اوست که تاوان جنایات را می‌پردازد. این واقعیت که با وجود حاکمیت خدایی علیم و قدیر که اراده‌اش تنها به خیر تعلق می‌گیرد، چنین چیزی روی می‌دهد، باید به تعجب و شکوه‌ای بی‌متهی وادارد" (بوئیوس، ۱۳۸۵: ۱۸۱).

اشکال طرح شده از سوی بوئیوس، بیانگر این است که وجود شرور با وجود خدایی که عالم مطلق و قادر مطلق و نیز خیر محض است، ناسازگار بوده و علاوه بر این، اشکال

1. Jeffrey Chawser

2. Karl Barth

3. Dante

4. John Milton

شدنش در زندان حاصل می‌آید. خود وی تصدیق می‌کند که تا وقتی از لذات و دارایی‌های مادی لذت می‌برده، نمی‌توانسته دریابد که سعادت حقیقی در چیزی خارج از این امور است (HartWeed, 2006:363). گرچه ایامی را که بوئیوس در زندان به سر می‌برد، ایام سخت و دردناکی بود، ولی همین ماجرا ناپایداری ثروت‌های دنیوی و همچنین، منبع راستین سعادت را به او نمایاند. خدا زندانی شدن بوئیوس را تجویز نمود تا خیرهایی برتر - یعنی حصول معرفت و آگاهی راستین - برای وی حاصل آید. بانوی فلسفه نیز این نکته را به بوئیوس اعلام می‌دارد: "بخت نامساعد، بیشتر به سود مردمان است تا بخت مساعد، زیرا بخت مساعد با چالپوسی با ما رفتار می‌کند و مدام به جلوه‌ای از سعادت فریمان می‌دهد، اما بخت نامساعد همواره صادق است و با ناپایداری خویش نشان می‌دهد که وی را وفایی نیست. اولی می‌فریبد و دومی می‌آموزاند، اولی با نمایش نعمت‌های فریبنده نفوس کسانی را که از آنها برخوردار می‌شوند، به زنجیر می‌کشد و آن دیگری ناپایداری سعادت را به ایشان می‌شناساند و از این طریق آزادشان می‌گرداند... . به یقین باور داری که نباید این را موهبت کوچکی بدانی که همین بخت سنگدل و نفرت‌انگیز پرده از نیات یاران باوفایت برداشته است؟" (بوئیوس، ۱۳۸۵: ۱۲۹).

در این شرایط ویژه است که شر، خیری را شکوفا می‌کند، و از این حیث است که برای بوئیوس موقعیتی پیش آمده که حقیقت را بیابد و به خداوند نزدیک‌تر شود؛ همان خدایی که خیر برین است. در نتیجه جواب بوئیوس به اشکالاتی که خود مطرح نموده بود، آن است که خیریت و خوب بودن خداوند مستلزم این نیست که وی همه شرور را به ویژه شروری را که خیری در پس خود به همراه دارند - از میان بردارد. حصول معرفت برای بوئیوس، خیر برتری است که تنها از طریق وقوع شر حاصل می‌آید و از همین جهت است که خداوند زندانی شدن او را روا داشته است.

#### طرح یک اشکال

خیر است، حالت و وضع کاملی است که همه نیکویی‌ها در آن جمع شده است (ایلخانی، ۱۳۷۹: ۷۸).

بانوی فلسفه به بوئیوس می‌گوید که زندانی شدنش را به مثابه فرصت و موقعیتی لحاظ کند که حقیقت را برایش روشن کرده و نشان می‌دهد امور رفاهی دنیوی، سعادت حقیقی را برای انسان به ارمغان نمی‌آورد؛ روی آوردن شر برای بوئیوس موجب شده که امر مهمی در پیش چشمانش توجه وی را به خود جلب نماید. او که همه دارایی و خیرهای ظاهری را از کف داده، اینک در موقعیتی قرار گرفته که با فراغ بال بیشتری می‌تواند دریابد که سعادت حقیقی، همان خداست و تنها خداوند است که می‌تواند سعادت حقیقی را به وی ببخشد (Marenbon:2003, 100-101). گرچه بوئیوس به زندان افتاده و دارایی و ثروتش را از دست داده ولی اینک از آزادی‌ای برخوردار است که می‌تواند از طریق عمل فضیلت‌مندانه و تأمل و تدبیر، به دنبال سعادت حقیقی باشد. "بعضی انسانها را مشیت الهی به توفیق‌های گوناگونی نائل می‌کند که با طبیعت نفسشان متناسب است و بعضی را به رنج می‌افکند تا اطمینان حاصل کند که با آسایش مدام تباه نمی‌گردند. دیگران را به مشقت می‌افکند تا به آنها مجالی دهد که به مدد ممارست در بردباری، قوای نفسانی خویش را قوی گردانند" (بوئیوس، ۱۳۸۵: ۲۰۹).

بوئیوس وقتی به مسأله شری که در آغاز این نوشتار ذکر شد، باز می‌گردد، در مقدمه چهارم مناقشه می‌کند. این مقدمه از سوی بسیاری از فیلسوفان جدید نیز مورد اشکال واقع شده که از میان آنها می‌توان به سوئین‌برن (Swinburne, 1995:75) اشاره نمود. جوابی که در اغلب موارد به این مقدمه داده می‌شود، بدین ترتیب است که خداوند همه موارد شر را از میان بر نمی‌دارد، زیرا خیرهای خاصی وجود دارند که فقط با وقوع ابتدایی شرور حاصل می‌آیند (ibid)[۶]. جنیفر هارت وید<sup>۱</sup> در این باره مثال زیر را بیان می‌دارد: "معرفت بوئیوس به سعادت حقیقی، از طریق محبوس

<sup>۱</sup> Jennifer HartWeed

ممکن است فردی این اشکال را طرح کند که استدلال بوئیوس در رابطه با سعادت حقیقی، هم‌ارز است با اینکه ادعا کنیم رنج وارده بر انسان‌ها، ابزاری است در دست خداوند برای نیل به مطلوب؛ به این معنا که خدا با استفاده از آن، رنجی را به بوئیوس وارد می‌آورد تا معرفت به سعادت حقیقی را در او به وجود آورد. اما فردی که خوب (خیر) باشد، فرد دیگر را به رنج نمی‌افکند تا از این طریق حالت خیری برای او بوجود آورد. پس پاسخی که بوئیوس در رابطه با مسأله شر ارائه کرده است، شرایط را برای فرد خداپاور دشوارتر می‌کند؛ طوری که خدایی را که خیر محض است، به موجودی مخوف تبدیل می‌سازد (Hartweed, 2006: 364).

بوئیوس در پاسخ به این اشکال باید نشان دهد که می‌تواند شرایطی وجود داشته باشد که در آن، خداوند اجازه می‌دهد شری به وجود آید تا از این طریق، خیر برتری حاصل شود و نیز از وقوع شر عظیم‌تری جلوگیری نماید. علاوه بر این، اگر شر مورد نظر خیر برتری برای فاعل رنج‌دیده حاصل آورد، در آن صورت نه تنها خیریت خداوند از بین نمی‌رود، بلکه برعکس خیریت او افزون‌تر نیز می‌شود.

در این زمینه به مثالی که هارت وید بیان می‌کند، توجه نمایید: "شرایطی را تصور کنید که در آن، شخص خاصی از سرطانی قابل درمان، رنج می‌برد. وی به پزشک مراجعه می‌کند و تشخیص پزشک آن است که او باید جراحی شود تا تومور برداشته شود. جراحی دردناک است. دوره بهبودی عمل نیز دردناک است. بیمار مورد نظر طول دوره درمان را در بیمارستان سپری خواهد کرد و از محیط خانواده خویش نیز دور خواهد بود، اینها نیز دشوارند. فرض کنید این بیمار به پزشک معالج خود می‌گوید رنجی را که وی مجبور است تجربه و تحمل کند تا از سرطان رها شود، خیلی دردآور است و همین‌طور فرض کنید این بیمار به پزشک خود می‌گوید یک پزشک، باید خوب باشد و پزشک خوب کسی است که رنج زیادی بر بیمار تحمیل نکند. پزشک می‌تواند در پاسخ وی بگوید تنها راه بهبودی سرطان، همین عمل

جراحی است. به علاوه، یک پزشک خوب نمی‌تواند اجازه دهد بیمارش بی‌آنکه تحت معالجه قرار گیرد، بمیرد؛ درحالی که می‌داند این امکان وجود دارد که از طریق جراحی، سرطان درمان شده و بیمار نجات یابد" (Hartweed, 2006: 365). این مثال شرایطی را نشان می‌دهد که به موجب آن، یک فرد خوب- مثل پزشک مذکور- می‌تواند رنج را بر بیمارش تجویز کند تا بدین وسیله خیر برتری- سلامتی و تندرستی- برای او حاصل آورد. نکته اصلی این مثال آنجاست که این فرض را که "یک فرد خوب همواره شر را از بین خواهد برد و هیچ‌گاه اجازه نمی‌دهد شر واقع شود"، به چالش می‌کشد. با توجه به این مثال می‌توانیم بگوییم که اگر پزشک بدون آنکه بیمار را معالجه کند، اجازه دهد او بمیرد، در این صورت پزشک خوبی نیست و برعکس، اگر بیمار را معالجه کند، ملتزم به اخلاق خواهد بود.

بنابراین، پاسخ بوئیوس به اشکال مذکور این است که خیریت و خوبی خداوند مستلزم این نیست که هرگونه شری را از میان بردارد، زیرا در برخی موارد به شرور اجازه وقوع داده می‌شود تا باعث حصول خیری برتر گردند و یا گاهی اجازه داده می‌شود این شرور واقع شوند تا از وقوع شروری بدتر ممانعت شود. به نظر می‌رسد بوئیوس زندانی شدن خود را منطبق بر این طرز فکر می‌داند، چون گفته‌های بانوی فلسفه را که می‌گفت رنجور شدن بوئیوس باعث شده که ماهیت اصلی سعادت حقیقی و نیز دوستان واقعی‌اش را بشناسد، تصدیق می‌کند (بوئیوس، ۱۳۸۵: ۱۳۰).

با توجه به مطالب فوق، بوئیوس به جای آنکه خدا را موجودی بی‌اخلاق بداند، استدلال می‌کند که خدا از طریق تجویز برخی شرور برای حصول خیرهای برتر، در واقع خیریت و خوبی خود را اثبات می‌کند.

#### عطف توجه به اشکال "معکوس بودن رویه جهان"

مسأله دومی که اندیشه بوئیوس را به خود مشغول داشته، آن است که رویه جهان برعکس است؛ طوری که غالباً شر، نشو و نما می‌یابد، در حالی که خیر همیشه در مشقت است. اگر خدا خیر است، در آن صورت نباید اجازه دهد انسان‌های

خوب به دست افراد شرور رنج بکشند. بحث حاضر وجود خدا را مورد شک قرار می‌دهد (همان: ۸۸-۹۱).

جواب بوئیوس به این مشکل آن است که خداوند در نهاد انسان‌ها، میل به خیر و نیکی را به ودیعت نهاده است و بانوی فلسفه نیز موکداً آن را منظور نظر دارد "گرایش و شوق به خیر حقیقی، به طور طبیعی در نفوس آدمیان نهاده شده، ولی خطا ایشان را به جانب خیرهای دروغین می‌کشاند" (همان: ۱۳۵) در نتیجه، رویه جهان برعکس نیست. این سخن نشان می‌دهد که خیریت و خوبی وجود دارد، چه انسان‌ها آن را تشخیص بدهند و چه تشخیص ندهند (همان: [۷]); به ویژه انسان‌ها به گونه‌ای آفریده شده‌اند که سعادت خود را دنبال می‌کنند. "از آنجا که سعادت حقیقی، والاترین خیرهاست، معلوم است که انسان‌ها ذاتاً به سعادت گرایش دارند. والاترین خیر، به یکسان مقصود نیکان و پلیدان است؛ با این تفاوت که نیکان آن را به مدد کاربست طبیعی فضایل می‌جویند؛ ولی پلیدان را هوا و هوس‌های گوناگون بر آن می‌دارد تا به تحصیلش بکوشند، نه قوه‌ای طبیعی برای کسب خیر" (همان: ۱۸۶).

گرچه همه انسان‌ها، خیر و سعادت حقیقی را می‌جویند، ولی فقط انسان‌های خوب، سعادت را کسب می‌کنند. بنابراین، کسی که فعل شریرانه انجام می‌دهد، به سعادت حقیقی‌ای که در پی آن است، دست نمی‌یابد، ولی انسان‌های خوب به آن دست می‌یابند (همان). در نتیجه، زندگی انسان‌های نیکوکار بر زندگانی انسان‌های پلید ترجیح دارد، زیرا فقط خیر میل نهایی آنها را حاصل می‌کند، بوئیوس با این سخنان، بحث مربوط به برعکس بودن رویه و روال جهان را رد می‌کند. همان‌طور که در ادامه اشاره خواهد شد، فرض بوئیوس آن است که انسانها مختارند و چون مختار و آزاداند، لذا در قبال اعمالی که انجام می‌دهند و نیز در قبال شخصیت‌شان که از طریق این اعمال ساخته می‌شود، مسؤول‌اند. با توجه به این مطالب می‌توان به شر اخلاقی پاسخ گفت.

جواب شر اخلاقی آن است که شر اخلاقی نتیجه اختیار آدمی است. گرچه رفتن در پی خدا بهترین چیز برای انسان‌هاست، ولی به هر حال آنها آزادند که در پی امور دیگر بروند که نتیجه‌اش وقوع شر خواهد بود. انسان‌ها می‌توانند امیال خود را متوجه خیر رساندن به انسان‌های دیگر؛ یعنی خیری که به جامعه و یا حتی به خودشان شود، کنند (همان: ۲۲۴). بوئیوس اعمال شریرانه را به مثابه آشفتگی‌های درونی و غیرطبیعی تلقی می‌کند. او نظم اخلاقی طبیعی در جهان را متصور می‌سازد و می‌گوید فقط خیر می‌تواند انسان را به مرتبه‌ای فراتر از آدمیان ارتقا دهد، "در نتیجه شر، افرادی را که از مقام انسانیت بیرون رانده شده‌اند، در مرتبه‌ای دون آدمیت می‌نشانند که سزاوارشان است... به همین خاطر، کسی که خیر را رها می‌کند و از آدمیت دست می‌شوید، نمی‌تواند به مرتبه‌ی خدایی برسد و در نتیجه تبدیل به یک چهارپا می‌شود" (همان: ۱۹۳).

انسان‌ها باید فرمانبردار امیال جسمانی در متابعت از عقل خود باشند، اما وقتی خلاف این می‌کنند، فعل غیرعقلانه انجام می‌دهند و به جای آنکه خدا را بجویند، خیرهای ظاهری را دنبال می‌کنند. در این حالت است که آنها فضیلت را فرو گذاشته، رذیلت را می‌جویند؛ همان‌طور که بانوی فلسفه نیز این سخن را بیان می‌کند: "چیزی که چه بسا مردم از باورش عاجز باشند این است که پلیدان با تحقق آرزوهایشان بیش از هنگام ناکامی ناشاد می‌گردند، زیرا اگر آرزوی ارتکاب شر مصیبت‌بار باشد، کسب قدرت انجام آن نیز به مراتب بدتر خواهد بود، چرا که در صورت فقدان این قدرت، آرزوهای پلیدشان محقق نخواهد شد. پس، از آنجا که هر مرحله آفت خود را دارد، افرادی را که می‌بینی واجد [۱] شوق و [۲] قدرت ارتکاب شرورند و [۳] در عالم واقع نیز مرتکب شرور می‌شوند، از سه آفت در رنج هستند" (همان: ۱۹۵)

وقتی که پلیدان به دنبال خیرهای ظاهری و یا امیال نادرست می‌روند، در این‌حالت تیره‌بخت‌تر می‌شوند. بنابراین، شر باعث تیره‌بختی است، اما فضیلت این‌گونه

که ترسناک نیست می‌هراسد، می‌توان به یک آهو تشبیه نمود" (همان: ۱۹۲).

بوئیوس استدلال می‌کند که انسان‌ها در آن هنگام که به اعمال شیرانه مبادرت می‌کنند، شخصیت حیوانی می‌یابند. بنابراین خداوند افراد شرور را بی‌کیفر رها نمی‌کند. ارتکاب اعمال شیرانه باعث می‌شود که افراد شرور در وهله اول به خودشان آسیب وارد آورند: "براستی این اعجاب بی‌حد و حصری برمی‌انگیخت، هولناک‌تر از هر نشانه شومی، اگر سخن تو صحت داشت که در خانه اربابی قدرتمند که نظمی دقیق بر آن حاکم است، ظروف بی ارزش را به خوبی مراقبت می‌کنند و اما ظروف با ارزش را وقتی نمی‌نهند؛ اما این طور نیست... به حکم کسی که اکنون از قلمرو پادشاهی اش سخن می‌گوییم، خواهی فهمید که مردان قدرتمند همواره همان نیکانند و پلیدان همیشه فرومایه و ناتوان. رذایل را هرگز از کیفر گریزی نیست و فضایل بی‌پاداش نمی‌مانند. نیکان همواره توفیق می‌یابند و پلیدان از ناکامی رنج می‌برند... صورت راستین سعادت حقیقی را به تو نمایاندم و آن را نظاره نمودی و نیز دانستی که جایگاهش کجاست" (همان: ۱۸۲). بنابراین، لازم نیست که مجازات شر به اقدامات دادگاهی و یا به انتقال روح به جهان دیگر موکول شود. از آنجا که شر، وارد آورنده ضربه به خویشتن است، به همین خاطر افرادی که مبادرت به عمل شیرانه می‌کنند، در همان هنگام ارتکاب شر، مجازات می‌شوند. بوئیوس، شری را که از فردی سر می‌زند، مورد توجه قرار می‌دهد که در این حالت، شخص قدرت کامل برای انجام کار خوب ندارد و قدرت و توانایی کمی دارد تا از ظرفیت عقلانی خود به صورتی مؤثر بهره ببرد، "زیرا، چشمان آنها به تاریکی خو گرفته و به روشنایی حقیقت واضح نمی‌توانند بنگرند. آنها همچون پرندگان [خفاشانی] هستند که دیدشان در تاریکی افزون می‌شود، اما در نور روز نابینا می‌شوند؛ به جای تامل در نظام طبیعت، در انفعالات نفسانی خویش چشم دقت می‌دوزند و از این سبب است که آزادی خود بر ارتکاب جنایات و گریزشان از مکافات را یک موهبت می‌دانند" (همان: ۱۹۹).

نیست. برای مثال، گرچه ممکن است شخصی بدکار با فریفتن دیگران و دزدیدن اموالشان، متمول گردد، اما باید به خاطر داشته باشیم که وی تنها به خیری ظاهری دست یافته و سعادت حقیقی برایش حاصل نمی‌آید. لحظه‌ای که فرد شرور به جای آنکه متوسل به خیر شود، به اعمال شرورانه دست می‌یازد، در همان موقع است که از ماهیت راستین خود - یعنی از مرتبه حیوان عاقل بودن - به دور می‌آید و نه تنها به سعادت حقیقی نزدیک نمی‌شود، بلکه از آن دورتر شده و در نتیجه گرایش ذاتی خودش را از بین می‌برد و از این رو، چون اعمال شیرانه باعث می‌شود که فرد برخلاف ماهیت خودش رفتار نموده، در جهتی خلاف میل و گرایش باطنی که معطوف به سعادت حقیقی است، گام بردارد، لذا در درجه اول ضربه مهلکی برای خود فرد خواهد بود "حال مکافاتی را که ملازم پلیدان است، با وضع نیکان در مقایسه آور تا ماهیت آن را دریابی...؛ به این معنا، هرآنچه که از خیر منفک می‌شود، دیگر موجود نخواهد بود و از این روی، شیران دیگر چونان که بیشتر بوده‌اند، بدین سان با آمیختن در پلیدی ماهیت انسانی خود را نیز از کف داده‌اند" (همان: ۱۹۲).

بنابراین، اعمال شیرانه نه تنها موجب تیره‌بختی شیران می‌شود، بلکه آنها را از ماهیت انسانی نیز به درآورده، منحرف می‌سازد. و زمانی که انسان به عنوان حیوانی متعقل از ماهیت اصلی خود جدا می‌افتد، به موجودی شبیه حیوان تبدیل می‌گردد که در این حالت نه تنها نمی‌تواند به آنچه که متمایل بود دست یابد، بلکه به مرحله پایین‌تر از آنچه بود، نزول می‌کند. بوئیوس مثال مبسوطی به صورت ذیل در این زمینه مطرح می‌کند:

"کسی که برای چپاول اموال دیگران در آتش طمع می‌سوزد، همچون گرگ است. مرد ستیزه‌جو و نا آرامی را که زبانش وقف مشاجره است، می‌توان یک سگ خواند. دسیسه‌گر پنهانی را که از دزدی مخفیانه لذت می‌برد، می‌شود به روباهان جوان مانند کرد. اجازه بده که وی فکر کند که روح یک شیر را دارد. بزدل و ترسویی که از چیزی



از آنجا که آزادی و اختیار، توانایی انجام فعل و یا حرکتی از روی قصد است، از این رو توانایی تعمدانه‌ای همچون توانایی تعقل محال است که بدون اختیار وجود داشته باشد. پس اگر انسان اختیار داشته باشد، در آن صورت این امر بسته به خود اوست که در اعمالی که می‌خواهد انجام دهد، تعمدی [۹] را روا بدارد و یا ندارد. فاعل‌هایی که از این توانایی محروم‌اند، آزادی ندارند.

اگر ما استدلال مستشکل را بپذیریم، در آن صورت این امر به خدا بستگی خواهد داشت که درباره‌ی اعمالی که انسان‌ها می‌توانند انجام دهند و یا نمی‌توانند، تصمیم گیرد؛ مثلاً در مورد اینکه انسان‌ها فقط قادر باشند اعمال خوب را انجام دهند- بوئیوس می‌تواند خاطر نشان کند که اگر تصمیم‌گیری در مورد انجام یا عدم انجام یک فعل توسط خداوند انجام شود و نه خودِ فاعل، در این صورت فاعل مورد نظر در آن فعل هیچ‌گونه آزادی نخواهد داشت و از همین طریق، به این اشکال پاسخ می‌دهد. برای آنکه یک فاعل مختار باشد، تصمیم‌گیری در مورد انجام یا عدم انجام فعلی خاص، به خودِ فاعل محول می‌شود نه به خدا. بنابراین، برای خدا جایز نیست فاعلی را مختار بیافریند- به این معنا که با اراده‌ی خود دست به عملی بزند- در عین حال، او را در انجام اعمال بد ناتوان سازد، زیرا این امر دقیقاً التزام به یک تناقض است. علاوه‌براین، اگر کسی ملتزم به این باشد که خداوند می‌تواند تناقضات منطقی را انجام دهد، موضع او کاملاً مخدوش و مبهم خواهد بود.

طبق دیدگاه بوئیوس، انسان‌ها بدون داشتن اختیار نمی‌توانند اعمال خیر و شر را به صورت اتم انجام دهند (همان: ۲۲۶). بنابراین، اگر اختیار از آدمی سلب شود، در آن صورت خوبی اختیار و همه‌ی اعمالی که از روی اختیار صادر می‌شوند، از جهان رخت برمی‌بندد. بوئیوس می‌نویسد اگر اختیار نباشد، در آن صورت "پاداش و کیفری که به افراد نیکوکار و بدکار می‌رسد، بیهوده خواهد بود، زیرا آزادانه و از روی اختیار نبوده است. آنچه اکنون کاملاً عادلانه به حساب می‌آید - مکافات پلیدان و پاداش نیکوکاران- بزرگترین ظلمی

نتیجه آنکه عمل شریانه نه تنها فرد شرور را از انسانیت به درمی‌آورد، بلکه گنجایش و ظرفیت عقلانی آن فرد را نیز از بین می‌برد. افراد شرور در رابطه با سعادت‌شان گمراه می‌گردند و نمی‌توانند حقیقت را تشخیص داده و یا ضعف‌های خود را بیابند. بوئیوس با توجه به این حقیقت که به افراد با فضیلت، سعادت حقیقی پاداش داده می‌شود و افراد پلید هرگز به سعادت حقیقی نایل نشده، به مجازات عمل خود می‌رسند، به این نتیجه می‌رسد که اندیشه برعکس بودن روال جهان، خطاست.

### طرح اشکالی دیگر بر دیدگاه بوئیوس

ممکن است فردی این اشکال را مطرح کند که ادعای بوئیوس در حل معکوس بودن رویه جهان - اینکه شر در واقع ضربه زدن به خویشتن در فرد پلید است- نابسند و ناکافی است؛ چرا که بوئیوس معتقد است انسان‌ها مختارند و این اختیار سبب می‌شود اعمال شرورانه را انتخاب کنند؛ اما از آنجا که خداوند قادر مطلق است، لذا باید بتواند اراده‌ی آدمی را به گونه‌ای طراحی کند که انسان‌ها را از اینکه مختارانه دست به شرارت بزنند، بازدارد (همان: ۱۹۵) [۸]. پس راه‌حل بوئیوس در مورد با برعکس بودن رویه جهان در مسأله شر اخلاقی؛ ناموفق است (Hartweed, 2006: 369).

در پاسخ، بوئیوس می‌تواند با این فرض که بر اساس آن «خداوند اراده‌ی آدمی را به گونه‌ای طراحی کند که هم مختار باشد و هم ناتوان از انجام عمل بد» مخالفت کند. بوئیوس آزادی را به مثابه توانایی انجام فعل در نظر می‌گیرد که این امر با گنجایش و ظرفیت فاعل در ارتباط است: "اختیار وجود دارد، زیرا هیچ ذات عاقلی نمی‌تواند بدون آزادی وجود داشته باشد هر چیزی که به ذات خود بتواند از عقل بهره جوید، واجد قوه حکمی خواهد بود که به واسطه‌اش همه امور را بشناسد و بدینسان بی‌مدد غیر، بتواند آنچه را که باید از آن دوری جوید، از آنچه مطلوب است تمیز دهد... بنابراین، موجوداتی که خود صاحب عقل‌اند، آزادی اراده و ترک آن را نیز واجدند" (بوئیوس، ۱۳۸۵: ۲۲۴).

نیست که موجوداتی بیافریند که از یک طرف مختار باشند و از سوی دیگر، توانایی مبادرت به اعمال شریانه را نداشته باشند. بعلاوه اگر خدا بخواهد انسان‌ها را فاقد اختیار بیافریند، در آن صورت انسان‌ها نمی‌توانند اعمالی را انجام دهند که به لحاظ اخلاقی مهم باشد. در نتیجه، در جهانی که رویه‌اش آن گونه باشد، در مقایسه با جهان ما- هرچند شروری نیز در آن واقع می‌شود- خیر کمتری وجود خواهد داشت.

#### نتیجه

در بحث بوئیوس دربارهٔ شر، وی همان‌طور که دربارهٔ ناسازواری میان وجود خداوند و وجود شر در دنیای ما به دنبال راه چاره‌ای می‌گردد، دربارهٔ رویهٔ برعکسی که در جهان مشهود است نیز به خود می‌پیچد. در پاسخ به این دو مساله- ای که توام با همدیگرند، بوئیوس استدلال می‌کند که خیریت خدا و التزام او به خیریت، مستلزم آن نیست که وی همهٔ شرور را از بین ببرد.

بوئیوس استدلال می‌کند که حداقل دوگونه خیریت وجود دارد که در قبال آنها باید شر واقع شود: یکی برای حصول علم به سعادت حقیقی و دیگری به جهت وجود اختیار در انسان‌ها. علاوه بر آن، وی استدلال می‌کند ماهیت شر- که به گونه‌ای است که به خود فرد شرور ضربه می‌زند- و ماهیت خیر متعالی- که به گونه‌ای است که مطلوب همهٔ انسان‌ها بوده و همه به آن گرایش دارند- دال بر آن است که رویهٔ جهان معکوس و برعکس نیست. بنابراین، بوئیوس می‌تواند صحت مقدمهٔ (۴) در فرمول جدید مربوط به مسالهٔ شر، را انکار کند. او برای آنکه نشان دهد میان وجود خدا و وجود شر، سازگاری وجود دارد دلایلی را مبنی براینکه به چه دلیل خدا وجود شر را تجویز می‌کند، ارائه می‌دهد. بوئیوس در قالب یک شخصیت در کتاب تسلائی فلسفه ظاهر می‌شود و از طریق این گفتگوها به تسلائی خاطر دست می‌یابد.

بانوی فلسفه این گفتگو را با ترغیب و تحذیر به پایان می‌برد: "امیدهایی که به خدا بسته‌ایم و دعاهایی که در خطاب به اوست، بیهوده نیست و هرگاه از سر خلوص

به نظر خواهد رسید که در تصور می‌گنجد، زیرا آنها نه به اختیار خود، که بنا به ضرورت پایدار آنچه خواهد شد، به ارتکاب خیر یا شر مجبور گشته‌اند. بنابراین، ابدأ نه فضیلتی خواهد بود و نه رذیلتی، در عوض جزای همگان در ظرف واحدی با یکدیگر خواهد آمیخت و بی‌تمایز خواهد شد" (همان: ۲۲۹)

برای آنکه دیدگاه بوئیوس را تبیین نمایم، رویه‌ای را که در آن انسان‌ها در قبال اعمالشان مسؤول شناخته می‌شوند، مدنظر قرار دهید: شرایطی را در نظر بگیرید که در آن فرد ماهیگیری، کودکی را می‌بیند که یکدفعه به آب دریاچه می‌افتد، ماهیگیر تشخیص می‌دهد که جان آن کودک در خطر است. به همین خاطر، خود را به آب می‌زند تا او را نجات دهد. پریدن فرد ماهیگیر در آب اختیاری است و چون مختارانه تصمیم به انجام این عمل گرفته است، ما او را تحسین کرده و می‌توانیم به او پاداش نیز بدهیم. واکنش به اینکه در قبال چنین عملی پاداشی داده شود و یا در قبال کاری دیگر مجازاتی صورت پذیرد، همگی منوط به آن است که فاعلی فعل خاصی را مختارانه انجام داده باشد. اگر فرد ماهیگیر نه از روی اختیار، بلکه بی‌اراده، جان کودک را نجات می‌داد، در آن صورت جایز نبود پاداش مذکور به او اختصاص یابد.

نتیجه آن که در تحسین یا توبیخ شخص خاص برای انجام و یا عدم انجام فعلی، باید ابتدا توجه نمود که آیا او مختارانه این فعل را انجام داده یا خیر. توانایی انتخاب آزادانه برای انجام فعل خوب- مثل نجات جان کودک در حال غرق شدن- بسیا ارزشمندتر از انجام فعل مشابهی است که غیرارادی صورت پذیرفته باشد. از این رو، از آنجا که اختیار به انجام فعل ارزشمند اخلاقی منجر می‌شود، امری پسندیده و نیکوست.

به اشکال مطرح شده باز می‌گردیم: اگر خدا انسان را مختار نیافریده بود، در آن صورت همهٔ خیرهایی که از اعمال ارادی منتج می‌شدند، از میان می‌رفتند. بنابراین، پاسخ بوئیوس به اشکال دوم آن است که برای خدا این راه گشوده

۶- اشاره دارد به: "دادباوری مبتنی بر خیرهای برتر" که به موجب آن شرور روی می‌دهند تا از این طریق خیرهای برتر رخسار خود را آشکار سازند.

۷- بسیاری از انسان‌ها می‌خواهند به خیر حقیقی برسند، ولی راه خود را اشتباه انگاشته، به قصد نیل به خیر، بدان سوی گام برمی‌دارند.

۸- عبارت بوئیوس در کتاب به این شکل است: ای کاش این نفوس ددخو و جنایتکار رخصت تاخت و تاز نمی‌یافتند و موجب نابودی نیکمردان نمی‌شدند (ص ۱۹۵).

۹- انجام عمل از روی قصد و اراده.

#### منابع

- ۱- ایلخانی، محمد. (۱۳۷۹). "خدا و خیر از دیدگاه بوئیوس"، *مجله نامه فلسفه*، ص ۶۷-۱۰۳.
- ۲- بوئیوس. (۱۳۸۵). "تسلای فلسفه"، سایه میثمی، ویرایش مصطفی ملکیان، تهران: انتشارات نگاه معاصر..
- ۳- سوین‌برن، ریچارد. (۱۳۸۱). "آیا خدایی هست؟"، محمد جاودان، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- ۴- مکی. (۱۳۸۴). "شر و قدرت مطلق" در کتاب *مقالات فلسفی (مجموعه مقالات)*، احمد نراقی و سلطانی، تهران: انتشارات صراط. تهران.

5- Chadwick, Henry. (1998). "Boethius, the Consolations of Music, Logic, Theology, and Philosophy". Oxford university press.

6-Hume, David. (2007). "Dialogues concerning natural religion and other writings", Edited by Dorothy Coleman, Cambridge University press.

7-Hartweed, Jennifer. (2006). "Boethius and the problem of evil" Athens institute for education and researches. pp: 361-372.

8-King, Peter. (2005). "BOETHIUS: FIRST OF THE SCHOLASTICS" forthcoming in *Carmina philosophiae*. 1-23.

9-Kung, Hans. (1976). "On being a Christian", trans. E. Quinn, Garden city, NY; Doubleday.

10-Leaf, David. (2009). "the problem of evil and suffering". Nagoya Union Church. 1-20.

باشد، حتماً اثربخش خواهند بود... تا زمانی که به ریاکاری تن در نداده باشی، ضرورتی عظیم تو را بر آن می‌دارد که شرافتمندانه رفتار کنی" (همان: ۲۴۷). بوئیوس در آخرین بند گفتگو، بر مسؤلیت همه انسان‌ها در قبال اعمالشان به این دلیل که مختار هستند، تأکید می‌کند و خاطر نشان می‌کند که وقتی بر مسأله یا مسائل شرّ تأمل می‌کنیم، باید به نقش خود در خیر و شرهایی که در جهان موجودند، آگاه شویم.

#### پی نوشت‌ها

۱-دیوید هیوم در کتاب "گفتگوهای دریاب دین طبیعی" می‌گوید: «پرسش‌های قدیمی اپیکور هنوز بی‌جواب مانده، آیا او می‌خواهد مانع شود و نمی‌تواند؟ پس ناتوان است. آیا می‌تواند، اما نمی‌خواهد؟ پس بدخواه است. آیا هم می‌خواهد و هم نمی‌تواند؟ در این صورت، شر از کجاست؟» (Hume, 2007:74).

۲- البته، در برخی موارد، بوئیوس بر راهکار آگوستین - یعنی عدمی دانستن شر- نیز توجهاتی نموده و نظر مثبتی به آن دارد، لیکن نوشتار حاضر توجه خود را بر نظریه عدل الهی مبتنی بر خیرهای برتر معطوف کرده است. در این زمینه رک:

Chadwick, Henry (1998) "Boethius", the Consolations of Music, Logic, Theology, and Philosophy. Oxford University Press. P: 152.

۳- نیز رک: "شر و قدرت مطلق" (۱۳۸۴). جی. ال. مکی، محمدرضا صالح نژاد، "کلام فلسفی" احمد نراقی، تهران: انتشارات صراط: ۱۴۵.

۴-در خصوص تأثیر بوئیوس در باب مسأله شر، رک:

Hvidt, Niels Christian (2006), "The historical development of the problem of evil". *Philosophiae magazine*. Pp: 1-35.

۵- رک:

Jennifer, Soerensen (2007), "Boethius & Aquinas on the Problem of Evil". Gordon College. <http://little-hypotenuse.com/boethiusaquinas/>.

- 11-\_\_\_\_\_. (1989). "Christianity and Chinese religions". Newyork :Doubleday
- 12-Mackie. J. L. (1982). "The miracle of theism" Oxford University Press.
- 13-Marenbone, John. (2003). "Boethius" Oxford University presses.
- 14-Spiegel, James s. (2005). "Benefits of providence", Crossway books.
- 15-Soerensen, Jennifer. (2007). "Boethius & Aquinas on the Problem of Evil." Gordon College. "http://littlehypotenuse.com/boethiusaquinas/"
- 16-Swinburne, Richard. (1995). "theodicy, our well being and God's right" international journal of philosophy of religion.38. pp: 75-92.
- 17-\_\_\_\_\_. (1995). "providence and the problem of evil". McMillan, Oxford university press

